

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هانا آرنت: هشتاد سالگی مارتین هایدگر تَجَدُّدِ اَمْتَال: تَجْدِيدِ سَنَّت

جلسه بیست و ششم

شنبه ۲۹ - ۰۷ - ۱۴۴۲؛ ۲۳ - ۱۲ - ۱۳۹۹؛ ۱۳ - ۰۳ - ۲۰۲۱

بیرون از خود برای او

• خدای تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (سبأ ۳۴:۴۶)

(بگو جز این نیست که پند می‌دهم شما را به یکی، که قیام کنید برای الله دو دو، و یک یک. سپس، تفکر کنید، نیست صاحب شما را هیچ پوشیدگی‌ای، نیست او مگر بیم دهنده‌ای برای شما پیش از عذابی شدید!)

بی‌همگان به سر شود بی‌تو به سر نمی‌شود
وَرِ بِرَوِیْ عَدَمِ شَوْمِ بِيْ تُوْ بِيْ سَرِ نَمِيْ شَوْد

- رابطه حقیقت با انسان چیست؟
- آیا حقیقتی مستقل از انسان وجود دارد؟
- برای مثال جهان، درخت در جنگل، صدای افتادن درخت در جنگل؟
- اصول اخلاقی؟
- رابطه انسان‌ها با انسان‌ها و اشیاء؟

آن سو مَرَو این سو بیا ای کُلُّن خندانِ من

- Hannah Arendt:

Chronologically, there was Husserl and his cry “To the things themselves”: and that meant, “Away from theories, away from books”

صنما، ما نه بديدار جهان آمده‌ایم!

• حدیث قدسی:

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ

(گنجی پنهان بودم، و دوست داشتم شناخته شوم، پس آفریدم

آفریده‌ها را.)

[برای ارزیابی سند این حدیث، رجوع شود به العَجَلُونِي، كشف

الْخَفَاء، ج ۲، حدیث ۲۰۱۶، مكتبة القدسي.]

نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ

- Martin Heidegger (Being and Time. Translated by Joan Stambaugh. Revised and with a Foreword by Dennis J. Schmidt. P. 203-204) :

The fact that reality is ontologically grounded in the being of Dasein cannot mean that something real can only be what it is in itself when and as long as Dasein exists.

إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

However, only as long as Dasein is, that is, as long as there is the ontic possibility of an understanding of being, "is there" [gibt es] being [Sein]. If Dasein does not exist, then there "is" no "independence" either, nor "is" there an "in itself." Such matters are then neither comprehensible nor incomprehensible.

لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ

If Dasein does not exist then innerworldly beings, too, can neither be discovered, nor can they lie in concealment. *Then* it can neither be said that beings are, nor that they are not. It can *now* indeed be said that as long as there is an understanding of being and thus an understanding of objective presence, that *then* beings will still continue to be.

بَا مُحَمَّدٍ بُوْد عَشِقِ پَاكِ جُفْت بَهْرِ عَشِقُ اُو رَا خِدا لَوْلَاكِ كُفْت

این واقعیت که حقیقت هستی‌شناسانه بر هستی دازاین مبتنی است نمی‌تواند بدان معنی باشد که یک چیز واقعی تنها هنگامی و تا آنجا می‌تواند آنچه هست در خودش باشد که دازاین در میان باشد.

اما، تنها تا هنگامی که دازاین باشد، یعنی، تا آنجا که احتمال آنتیک (عینی) فهم هستی در کار باشد، "هست آنجا" هستی.

صنما، ما نه بديدار جهان آمده‌ايم!

اگر دازاین در میان نباشد، آن هنگام آنجا "نیست" "استقلالی"
نیز، و هم چنین آنجا نیست [هیچ چیز] "در خودش". چنان
اموری نه قابل درک هستند، نه غیر قابل درک. اگر دازاین در
میان نباشد، در آن صورت موجودات باطنی، نیز، نه می‌توانند
کشف حجاب شوند، و نه می‌توانند در احتجاج دراز بکشند.

صنما، ما نه بدیدار جهان آمده‌ایم!

آنگاه، نه می‌تواند گفته شود که هستی‌ها (موجودات) هستند، نه [می‌تواند گفته شوند] که آنها نیستند. البته اینک می‌تواند گفته شود که تا آن هنگام که فهمی از وجود در کار است و بنابر آن فهمی از حضوری عینی، در آن صورت، موجودات هنوز ادامه می‌دهند به بودن.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ

• شیخ ابن عربی در "فصّ حکمت الهی در کلمه آدمی" فصوص
الحکم (ج ۱، ص ۴۹-۵۰، ترجمه):

عقل نشناسد این را از طریق نظر فکری، بلکه این گونه
از إدراک نباشد مگر از کشف إلهی، که از آن، شناخته
شود که چیست اصل صور عالم که قابل ارواح آن (عالم)
است. پس، این [بود جامع] یاد شده انسان و خلیفه نامیده
شد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ

اما انسانیتش، به خاطر عمومیت نشأه او و حصر کردنش همه حقایق راست، و او برای حقّ به منزله انسان (مردمک) چشم است نسبت به چشم، که نگریستن به توسط آن است، و آن همان است که از آن تعبیر می‌شود به "بصر"، و به این خاطر، انسان نامیده شد، چه حقّ به توسط او می‌نگرد به خلقش و رحم می‌ورزد بر آنها.

كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ

• رسول- الله صلى الله عليه و سلم:

... وَ كِلْتَا يَدَيَّ رِجْلِي يَمِينٌ مُبَارَكَةٌ ... (جامع ترمذی، کتاب تفسیر القرآن)

(... و هر دو دست پرودگارم راست و مبارک است ...)

• أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ:

صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ. (قرب الإسناد، ص ۳۰۹)

(صاحب این امر هر دو دستش راست است!)

جانا به خرابات آ، تا لذتِ جانِ بینی جان را چه خوشی باشد، بی صحبتِ جانانه

• شیخ ابن عربی (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۲، ص ۲۷۷، ترجمه):

دانای سیاه به مردی گفت که بایستد، پس علیم زد با دستش به اسطوانه‌ایی در حرم، آن مرد دید آن را طلایی. سپس، به او گفت، "ای فلانی اعیان منقلب نمی‌شوند و لیکن تو چنین می‌بینی آن را به خاطر حقیقت خودت با پروردگارت."

مَعْضَلِ كَثْرَتِ گِرَائِي مَحْضِ

- دوگانه‌ها، چندگانه‌ها/یگانه
- کثرت بدون وحدت همه ظلمت است و نفرت
- سوی اشیاء: در خود (علم)، در آنها (خبر)
- علم و خبر: تقابل، تضاد، تَنَشُّ، پراکندگی، دشمنی، ...
- علم/خبر: رقص انسان و اطوار او

سوی لیلی به چشم مجنون بین یار کس را مگو که بد رنگه

• صوفی غلام نبی عشق‌ری:

سوی لیلی به چشم مجنون بین
یار کس را مگو که بد رنگ است

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوش است عقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما

- اگر تجربه فردی از چیزی خوش و زیباست- برای خودش-، یا حدّ اقل برای او قابل قبول است، آیا دیگران می‌توانند، و حقّ دارند، او را سرزنش و تحقیر، و تنبیه کنند، بخواهند او را "آگاه کنند"، و تغییر دهند و اصلاح نمایند.

ما در پیاله عکسِ رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذتِ شرب مدام ما

- مثلاً، کسی را که از مصرف مواد مخدر لذت می‌برد؟
- آیا ریاضت‌های اقتصادی و فقر و رنج شخصی افرادی خاص، و اختلافات طبقاتی فاحش را می‌توان با نظریه‌های اقتصادی توسعه توجیه کرد؟

سوی لیلی به چشم مجنون بین یار کس را مگو که بد رنگه

- توجیہات نظری اخلاقی، اقتصادی، حقوقی، شرعی، سیاسی،
بہداشتی، و ... تا کجا می‌توانند ملاک دخل و تصرف باشند۔
خواہ در خود خواه در دیگران؟
- عاقل/دیوانہ؟

ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ

- مطلق‌گرایی و نسبی‌گرایی
- علم مطلق است و خبر نسبی
- در نهایت، هنگامی که داز این وجود را می‌فهمد، و به موجودات امکان بودن می‌دهد، در حقیقت، بر اساس هستی (حالت) خود او را می‌فهمد و تفسیر می‌کند.
- مهار عقل نظری، یا جمعی، و ... بر تجربه‌خیزی شخصی؟!!

آمد بهارِ جان‌ها، ای شاخِ تر به رقص آ از پا و سر بُریدی، بی‌پا و سر به رقص آ

- در مشرب عرفان اسلامی، رقص دایمی علیم/خبیر در وجود انسانی در آن که هر دو دست او راست و پر برکت است ملاک نهایی است، هر چند برای تفهیم و تفاهم متقابل، گریزی نیست از نزول و فرود آمدن در حدّ دیگران و خفض جناح برای آنان، از یک طرف، و همراه گرداندن آنان و در رقص در آوردن آنان در این میدان.

کِی بِي خَبَرَ فَنَّا شَو، اِی بَاخَبَرَ بَه رَقَصْ آ

آمد بهارِ جانِها، اِی شاخِ تَرِ بَه رَقَصْ آ
چون یوسفِ اَنْدَرِ آمَد، مصر و شِکَرِ بَه رَقَصْ آ
اِی شاهِ عشقِ پَرَوَر، مانندِ شیرِ مادر
اِی شیرِ جوشِ دَرِرو، جانِ پِدَرِ بَه رَقَصْ آ
چوگانِ زُلفِ دیدی، چون گویِ دَرِ رَسیدی
از پا و سَرِ بُریدی، بیِ پا و سَرِ بَه رَقَصْ آ

آن جا قبا چه باشد؟ ای خوش گمر به رقص آ

از عشق تاجداران در چرخ، او چو باران
آن جا قبا چه باشد؟ ای خوش گمر به رقص آ
در دست جام باده، آمد بتم پیاده
گر نیستی تو ماده، زان شاه نر به رقص آ
پایان جنگ آمد، آواز چنگ آمد
یوسف ز چاه آمد، ای بی هنر به رقص آ